

خوان کوبو
ترجمه مهین اسکویی

اسپانیا و تئاتر پویا^۱



در پایان سال ۱۹۵۷ روزنامه نگاران اسپانیایی که در خصوص فعالیت تئاتر و هنرپیشگان قلم زدند، یک سخن نوشتند: «نی‌نی مونتان^۲» اکتیس نامدار تئاتر که بازیگری را گذاشته و به مرخصی رفته تا از خستگی بیاساید، تصمیم دارد، دوباره به تئاتر بازگردد و به نقش آفرینی بپردازد.

منتقدین و خبرنگاران بی‌درنگ با این هنرمند به مصاحبه نشستند. اما نی‌نی مونتان گفت: نه! من دیگر خیال ندارم به تئاتر بازگردم — اکنون در اسپانیا تئاتری وجود ندارد! البته اگر ما هنرپیشگان را در هر قدم محدود نکنند و امکان فعالیت آزاد بدهند، باز می‌شود گفت تئاتری وجود دارد. اما تئاتر ما را تا مرز مرگ، خسته و بیزار کرده است.

— آیا تئاتر اسپانیا هنوز زنده است؟

گفته و ناگفته‌های نی‌نی مونتان تصورات و تعابیر بسیاری را در اذهان مردم برانگیخت! و بحث و مناظره درباره تئاتر اسپانیا در گرفت.

— شما با نظر نی‌نی موافقید؟

این را روزنامه نگاران از بازیگران و کارگردانان و نیز از نویسندگان و تماشاگران

تئاتر می‌پرسیدند:

— در اسپانیا آیا تئاتری وجود ندارد؟

— اوراسیو روئیس، دولا، فوانته بازیگر: نه! تئاتر نمرده است، او ابدی و بی‌مرگ

است.

تئاتر زنده است گواینکه، هر از چندی بر پیکرش زخم خنجری دهان باز می‌کند!
— کارلوس مونیس درام‌پرداز: نه! تئاتر هرگز نمی‌میرد. اما گاه با مرگ به حد نارسایی فاصله می‌یابد. اما من طبیبانی را می‌شناسم که بیماران صعب‌العلاج‌تر از این را هم شفا داده‌اند. اما این تنگنا و خفقانی که برای درام‌نویسان تدارک دیده‌اند تئاتر اسپانیا را به مرض قانقاریا دچار می‌کند اما «نباید گریخت»، برای شخصیت ما شایسته نیست که از میدان بگریزیم، نه شایسته ما نیست! در تمام دوران ما هر که از میدان گریخته انزجار و بی‌اطمینانی مردم را برانگیخته است. نجات تئاتر اسپانیا در گروسازش ناپذیری درام‌پردازان آن است.

انتونیو بوئرو و الکسیو درام‌نویس اسپانیایی می‌نویسد:

— بوی گند و نفرت از تئاتر اسپانیا برمی‌خیزد! اما هنوز جسد نشده است.

و من همان کلمات شاعر را وام می‌گیرم و می‌گویم تئاتر زنده است؛ همچون آتش پرومته که هرگز خاموشی نگرفته است. و شعله‌های آنرا شما به زودی با چشمانتان می‌بینید. اما مشکلاتی که هر روز سر راه تئاتر اسپانیا می‌گذارند و او موظف است از میان بردارد عظیم است. «شعله‌های تئاتر اسپانیا خاموشی نمی‌گیرد.»

— آلفونسو سوسی درام‌پرداز: خوشا که جوانان ما به تئاتر روی آورده‌اند و آنرا با جانشان دوست می‌دارند، پس سببی نیست که بپنداریم تئاتر مرده است، تئاتر اسپانیا را قانقاریا تهدید می‌کند، مباحثات و مناظرات در خصوص تئاتر اسپانیا نشان زنده بودن تئاتر اسپانیاست؛ با زخم‌های خنجری که هر گاه بر آن فرود می‌آید. — و این را رژیم فرانکو به بار آورده است. — هنر با شهود عالی انسانی خود با این شرایط، ناسازگار و متناقض است. «مرگ خرد»! این شعار دژخیمان (لژبون) و بیگانگان است که در آغاز جنگ میهنی اسپانیا از کرسی دانشگاه سالامانسکی توسط ژنرال ملیانو آسترای ایراد شد، او دوست فرانکو بود و شعارش ورد زبان دیکتاتور اسپانیا گردید. همو هنگامی که به حکومت

اسپانیا رسید بسی از زبده‌ترین کارگردانان و بازیگران و نویسندگان مبارز اسپانیا را روانه محبس کرد و گروهی را تبعید، و برخی نیز مجبور به ترک دیار شدند. در طومار نام هنرمندانی که گرفتار عذاب و شکنجه فاشیسم اسپانیا شدند، نام فدریکو گارسا لورکا را اول می‌خوانیم.

الکساندر کاروی درام‌پرداز و مارگریت کسیرکا اکتیس بسیار هنرمند مجبور شدند عمرشان را همواره در تبعید بگذرانند و این گل زخم‌های خنجر هنوز هم بر پیکر تئاتر اسپانیا می‌روید. از درام‌نویسان معاصر یکی هم انتونیو بوررو است که همواره در بند فرانکیست‌ها بسر برده است.

در اعتصابات آوریل و مه و در تظاهراتی که اسپانیا را لرزاند، آورورا - باتیستا و نوریا اسپرت اکتیس‌های نام‌آور اسپانیا به محبس افتادند. ممیزی نه‌تنها نمایشنامه‌های درام‌نویسان معاصر که آثار کلاسیک ادبیات اسپانیا چون به‌نیتوپرس - گالدما، دائرةالمعارف‌نویسان فرانسوی و حتی آثار و نوشته‌های نویسنده‌ای چون آنا تول فرانس را ممنوع اعلام کرد.

چندی پیش «لانورا» روزنامه‌نگار ونزولایی نوشت: هنوز هیچ کجا نتوانسته رکورد سانسور احمقانه و بی‌پروا و تحمل‌ناپذیر فرانکورا بشکند. اعظم ممیزی از بهترین، موشکافت‌ترین، بی‌سوادترین و بی‌فرهنگ‌ترین‌ها انتخاب شده‌اند. در سال ۱۹۶۱ فرانکی کارلوس روزنامه‌نگار کوبایی که به اسپانیا سفر کرده بود در مقاله‌ای که در باب راه هنر معاصر اسپانیا نوشته بود با درام‌نویسان جوان که به دلایلی از افشای نام‌هایشان پرهیز می‌کند به گفت و شنود نشسته است. یکی از آنان گفته است: فکر می‌کنم نویسندگی در اسپانیا کار عبث و بیهوده‌ای است. هر صفحه‌ای از زیر ممیزی سه‌گانه می‌گذرد و سپس از نگاه مدام کلیسا عبور داده می‌شود. ظریف‌ترین واکنش ایشان در برابر واژه فرهنگ انگشت گذاشتن و چکاندن ماشه است.

— پس چرا می‌نویسید؟

— برای آنکه باید بنویسیم! نباید میدان را خالی گذاشت و گریخت!

جوان درام‌نویس دیگری می‌گوید: باید بنویسیم! این ضرورت درونی و حیاتی را زبدگان موج جدید هنر اسپانیا احساس می‌کنند و این مدد می‌کند که آنها بر ممیزی فرانکو

فائق آیند. گاه از کندذهنی و گاه از زبان‌شناسی و بی‌سوادی سانسورچیان استفاده می‌کنند و گاه هم آثارشان را بیرون از اسپانیا چاپ می‌کنند و نمایشنامه‌هاشان را نمایش می‌دهند.

همان نویسنده جوان باز می‌گوید: باید نوشت! هیچ نیرویی نمی‌تواند از رشد هنر جلوگیری کند و در برابر فیضان اندیشه تاب بیاورد!

هنرمندان اسپانیا روز از پی روز متحدتر و باثبات‌تر بر علیه رژیم فرانکومی‌ستیزند و روزی فرامی‌رسد که هنر اسپانیا خود یگانه شاهد عادل و معتبر بر محکومیت او خواهد بود. آنچه نویسندگان گفتند و هر چه از این پس بنویسند بار محکومیت رژیم اسپانیا را دمام سنگین‌تر می‌کند.

ربع قرن اربابی فرانکو، حکومت اسپانیا را از پای می‌اندازد و نه تنها مردانی را که در ارتش جمهوریخواه، بل هم آنان را که برای رژیم می‌جنگیدند اکنون رودرروی نظام جای داده است. اینان در سال‌های اخیر با نیرویی بیشتر و امواجی سهمگین‌تر بر ضد فرانکو می‌رزمند. اعتصاب و تظاهرات معدنچیان در روزهای اخیر شاهدهی بر این مدعا است.

نسل نو تئاتر را دوست می‌دارد.

کمتر زمانی را چون زمان حاضر به یاد می‌آورید که تئاتر، این سان رشد کند و تماشاگر دانشجو و کارورز داشته باشد. این عبارت را آنتونیو اولانوی منتقد نوشته است. اکنون به جز تئاترهای حرفه‌ای شمار بسیاری تئاترهای کوچک در اسپانیا بنا کرده‌اند، کارگاه‌های آزمایشگاهی با گروه‌های تازه‌کار، تئاتر را که چیزی نمانده بود با مرگ درآمیزد حفظ می‌کنند و با شتابی وصف‌ناپذیر، بسی بیشتر از پیش به نجاتش شتافته‌اند. آنتونیو بوئرو والکسیو، الفونسو کاستره، میگل می‌نورا، خوزه تامایو کارگردان و بسیاری دیگر از هنرمندان شایسته تئاتر و گروه جوانان بر تئاتر حرفه‌ای تأثیر گذاشته‌اند و میانشان رقابت جانانه‌ای در گرفته و شمارشان روزافزون می‌شود.

در مادرید هر یک از دانشکده‌های دانشگاه، گروهی هنرپیشه آماتور و مستقل دارد. در دانشگاه‌های عالی هم گروه‌های مبتدی فعالیت می‌کنند: «تئاتر مردمی دانشجویان»، «تئاتر مردمی دانشجویان مادرید»، و «تئاتر کوچک آزمایشگاهی»، تئاتر

T,A,O,P، «تئاتر دیدو»، «تئاتر لاکابانیورا»، «تئاتر تر تولپا»، «جوانان» نه فقط در پایتخت، بل در اکثر شهرهای اسپانیا فعالند و تماشاگر همیشگی دارند.

با پیگیری و تصویرسنت‌های ممتاز تئاتر گارسیا لورکا «لابارراکا»، جوانان اغلب به شهرستانها کوچ می‌کنند و برنامه‌هاشان را اجرا می‌نمایند. نقش فعالیت جوانان در تئاتر تنها به معنای ذخیره آینده این هنر نیست، اینان بر تئاتر معاصر نیز تأثیر اساسی دارند. هفته‌نامه «بلندگوی ملت» نوشته است:

با آنهمه تزییق و ستوه و تبلیغات فرانکوی نسل نوروشنکران اسپانیا از نیمکت دبستان تا دانشگاه، از اصل و ریشه ضد رژیم بار می‌آیند و یگانه کوشش شان گسیختن زنجیرهای فاشیسم است که بر پایشان بسته‌اند.

شعله‌های تئاتر اسپانیا هرگز خاموشی نخواهد گرفت. مادرید بیش از دو میلیون نفر جمعیت دارد با ۲۳ تئاتر دائمی که اجرای هر شب دارند. در حالی که با شرایط اقتصادی دشواری دست‌بگریبانند، رشد و شمارشان روزافزون است.

مطبوعات اسپانیا به تئاتر توجه دارند و به‌رشد و بالندگی آن مدد می‌رسانند. روزنامه‌های فرانکویسی که در مقالات‌شان همواره بر ضد تئاتر مترقی مطلب می‌نوشتند و آگهی‌های آنرا همیشه در صفحات آخر درج می‌کردند اکنون به هر چه برای مردم خوشایند است می‌پردازند و در مورد نمایشنامه‌های مورد علاقه آنها مقاله می‌نویسند و تیراژ فراوانی هم دارند.

البته نمی‌توانیم تمام نمایش‌هایی را که در تئاترهای اسپانیا بر صحنه می‌روند هنر بنامیم، نه! سوژه این نمایشنامه‌ها، خود گویای همین امر است: «شوهر من و، زن دیگر و من»، «در این خانه دوشیزگان مجرد زندگی می‌کنند»، «زنان چه خوب تفریح می‌کنند».

آنتونیو بوئرو و الکسیو شاید همین نمایشها را در نظر داشته که می‌نویسد: بوی نفرت و گند از تئاتر اسپانیا بر می‌خیزد!

اما به موازات همین تماشاخانه‌ها خلاق‌ترین آثار درام پردازان جهان و نیز نویسندگان که محتوا و ژرفای ماهیت آنچه در زندگی روزمره اسپانیا می‌گذرد را آشکار

می‌سازند روی صحنه می‌آید. در سال ۱۹۵۰ زمانی که موج خونین درام‌نویسی در اسپانیا تازه برخاسته بود، تئاترهای دانشجویی تماشاگران را با آثار جهانی و درام‌پردازان معاصر آشنا می‌کرد. تئاتر جوانان TAOP نمایشنامه‌های آرتور میلر، یوجین اونیل و تنسی ویلیامز را بر صحنه می‌برند. روی صحنه همین تئاتر تماشاگران اسپانیا با خرس چخوف و عروسی گوگول برای نخستین بار آشنا می‌شوند، «جادوگران شهر سیلم» نوشته آرتور میلر با توفیق کم‌نظیری روبرو می‌شود. روی صحنه تئاتر (گویا) باغ آلبالوی چخوف را نمایش می‌دهند که با موفقیت بسیار روبرو می‌شود. منتقدین می‌نویسند این نمایشنامه دنیای تازه‌ای را کشف و بر تماشاگران آشکار می‌کند. خاصه آن که جوانان از گفته و عبارت ترافیموف دانشجویان کف‌زدن‌های ممتد استقبال می‌کنند. منتقدین یک‌سخن نوشتند این نمایشنامه که با اقبال تماشاگران بر صحنه آمد، بیشترین پیروزی خود را مرهون ترجمه زیبا و دقیق و هنرمندانه ویکتور ایمبرت مترجم اسپانیایی است. او جوانی خود را در شوروی بسر برده است. نمایشنامه‌هایی هم وجود دارند که برخلاف انتظار، تماشاگر چندانی ندارند و زود از روی صحنه برداشته می‌شوند. در تئاتر رکولتس مادرید پس از سال‌ها، تأخیر و وقفه نمایشنامه فوانته آوخونا اثر لوپه دووگا با ممیزی محتوا و مسایل اساسی نمایشنامه بر صحنه رفت. خوزه ماریوپه مانو درام‌نویس مرتجع آن‌را به اصطلاح تصحیح و صحنه‌های مردمی آن‌را پیراسته بود، اما نمایشنامه زیاد روی صحنه نماند و تماشاگر هم نداشت. اما کارگردان خوزه تامابو موفق شد اجازه کامل نمایشنامه را همان‌گونه که چهارصد سال پیش از قلم نگارنده‌اش تراویده بود، بگیرد و بر صحنه ببرد. نمایش توفیق شایانی به دست آورد و بیش از ۲۰۰ بار اجرا شد. آنتونیو بوئرو والکسیوا اکنون گروه سترگی از درام‌پردازان به سرکردگی میگل می‌یورا، کارلوس مونیس و الفونسو پاسو فراهم آمده‌اند.

همان‌گونه که در سینمای امروز اسپانیا هیأت هنرمندان بزرگ باردیما و برلانگی نظرگیر است در تئاتر این نقش را والکسیو و آلفونسو کاستره بازی می‌کنند.

«نجات تئاتر اسپانیا در سازش ناپذیری است...»

درام‌های بوئرو کمتر شباهتی به کارهای کاستره دارد، هم‌چنان که فیلم‌های باردیما هیچ شباهتی به برلانگی ندارند. اما چیزی هست که آنان را به هم نزدیک می‌سازد و

آن مسایل ارجمند شهروندی است و شرافت سازش ناپذیری بالای همه مسایل است. و به گفته کارلوس مونیس این ضامن و وثیقه رستاخیز تئاتر است.

بوئرو والکسیو استاد درام های روزمره معاصر است. نمایشنامه های عمده او: شعله های تاریکی، سرگذشت پلّه و جز این ها است.

پس از جنگ های میهنی، تئاتر اسپانیا جویباری بود که زندگی تازه را با خود می آورد. من واژگانی را که والکسیو بر زبان قهرمانانش جاری می کند و قیامی از شهامت بر ضد بی عدالتی و مستمکاری می شناسم که غریب اعتراض آن در سراسر نمایشنامه نهفته است.

دو سال بعد آلفونسو کاستره نمایشنامه های تازه ای از جمله «مرگ در ساعت پنج بعد از ظهر» را نوشت و خوان انتونیو بارد، آن را بر صحنه برد و این بار نقش کارگردان را بر عهده داشت. و بعد از آن از روی همین نمایشنامه فیلم ساخت. مرگ در ساعت پنج بعد از ظهر قهرمانش جوانی با نام خوزه ولیترادور است که برای پول تا سرحد نابودی خود می کوشد، اما مسأله عمده در نمایشنامه غرابت حیرت آور و انسان هایی که با اشتغالشان زندگی رذیلانه ای دارند نیست. او مسایل و اصول زندگی اجتماعی و تناقضات آن را در نظر دارد و از این تناقض به شدت بهره می گیرد.

قهرمان دومین داستان کاستره (له) یا کمینگاه در اسپانیای سال های مبارزات آزادیخواهانه است و قهرمان آن در مخفی گاه سر می کشد. حادثه در الجزایر روی می دهد. مردم مثل آینه پاک و نجیب اند و فداکار، همین رخدادها و تکاپوی این قهرمان در حالی که در اسپانیا بر ضد رژیم فرانکو اعتراض و مبارزات پی گیری در کار است گویای مسایلی بسیار است.

کاستره، در نمایشنامه خود به مردم وطنش می گوید که خوب در چهره هم نگاه کنند و با ساده ترین توافق (این که سرزینشان را دوست می دارند) برای آزادی و استقلال کشورشان مبارزه کنند.

کاستره در نمایشنامه کمینگه با تمام کینه هایش بر ضد شکنجه هایی که بر انقلابیون روا می دارند فریاد می کند. بای آنان که با مسایل روزمره اسپانیا بیگانه اند آثار کاستره به سان شرح و احوالات است.

نوشته‌های او در حکم اعتراض هنربر ضد شکنجه‌های حکومت گشتاپویی فرانکویی است. در جایی به هنرمند نامور صحنه آگوستین ایبارولا - که هنگام تحقیقات و بازجویی چنان شکنجه می‌شود که کارش به اختلال روانی و سرانجام به جنون می‌کشد - اشاره می‌کند و می‌گریزد.

تماشاگران با دیدن این نمایش که در ستایش و رثای میهن پرستان الجزایری است می‌توانند به بی‌عدالتی‌ها و بی‌قانونی‌هایی که در کشورشان روی می‌دهد فکر کنند. در مارس ۱۹۶۲ در تئاتر گویا شمار بسیاری درام‌نویس مردم گرا پدیدار شدند و مطبوعات آنها را به عنوان مکتب بوئرو - کاستره متحد کردند. نمونه بارز این درام‌نویسان که در مکتب بوئرو فعالیت دارند یکی لائورو اولمو است که سال جشن فعالیت ادبی و هنری او را در مارس ۱۹۶۲ در تئاتر با درام مردمی «پیراهن» برپا کردند. پیراهن حقیقت تلخ و گزنده‌ای را در تصویر ساکنان زاغه‌ها که گرسنگی و فقر می‌کشند اما هرگز مقام و وقار انسانی خود را از یاد نمی‌برند نمودار می‌کند. این تصاویر چنان افشاگرانه است که هیچ گفت و شنودی را بر نمی‌انگیزد و هیچ کس قادر نیست علیه آن کمترین صدایی بلند کند. کارلوس مونس درام‌نویس و منتقد نام‌آور می‌نویسد: عمده‌ترین پدیده سال‌های پس از جنگ میهنی - در درام‌نویسی اسپانیا - بی‌شک ظهور بوئرو و الکسیوی درام‌پرداز است. واقع‌گرایی عربان و زبان صیقل‌نخورده و بی‌پیرایه نمایشنامه‌های نخستین او درها را هم بر روی حقایق میهنی و اجتماعی می‌گشاید. بوئرو و الکسیو همان خطی را که با نخستین درام‌اش آغاز کرد ادامه می‌دهد. خوشحال که دیگر اکنون او تنها نیست و گردان کاملی از درام‌نویسان زبده‌ای که پس از او به تئاتر روی آورده‌اند حضور دارند. آلفونسو دومین سیمای تابناک نسل کنونی است. او نیز در راه سخت و صعبی که واقعیات موجود را محکوم می‌کند راه می‌سپرد و به همان سمتی که ما آن جنبه از زندگی اسپانیا را که غیرعادلانه می‌شناسیم و نفی‌اش می‌کنیم گام بر می‌دارد. اما اگر بوئرو هم نبود کس دیگری از راه می‌رسید و این متقاضات، حقایق را آشکار می‌کرد.

به هر تقدیر نام بوئرو در بالای صفحه‌ای که نام لائورا آمده رقم خورده است. اکنون شادی ما دوچندان شده است زیرا کسی که کنار ما قد کشیده، چنان سیمای رخشنده‌ای دارد که ما با معنای خوب و زیبای کلام ناگزیر بایم چنان ترغیب شویم و فعالیت و

تکاوری کنیم تا جا و شخصیتی را که در تئاتر شایسته آنیم به ما اعطاء کنند!
در تئاتر اسلاوای مادرید دو سال پیش - ۱۹۶۱ - حادثه جالبی رخ داد.
طرفداران گارسیا لورکای با قریحه فرصت یافتند تا از گیر و بندهایی که بر نمایشنامه‌های
این شاعر می‌گذشتند برهند و «برما» را در تئاتر اسلاوای اجرا کنند. در نخستین شب برما،
کف‌زدن‌های مردم اجرا را جابه‌جا متوقف می‌کرد. در جلوی پرده سیاه‌عزادار تئاتر مردم با
هیجان کف می‌زدند، ناگاه فریادی طنین برداشت. - زنده باد - یک‌صدا از سالن
برخاست: مرگ بر قاتلان لورکا! مرگ بر فرانکو! زنده باد آزادی... صدایی دیگر پیشنهاد
کرد که به احترام و عشق شاعر مصیبت کش حقیقت و زیبایی دقایقی سکوت کنند و
سکوت محض حکمفرما شد! گاهی سکوت بردباری را تصویر می‌کند. اما سکوت در هوای
طوفانی اسپانیا معنای دیگری دارد. این سکوت طوفان روبنده‌ای در نهان دارد. تئاتر
اسپانیا این طوفان را برپا می‌کند. تئاتری که با وجود تمام تنگ‌چشمی‌ها و
تحمل‌ناپذیری‌ها و بی‌قانونی‌ها به‌راه و رسم مردانگی خود باز می‌پردازد و معبد زیبایی و
حقیقت و دبستان آرمان‌های شهروندی را یک‌جا پی می‌ریزد و برپا می‌دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی